

جشنواره فرهنگی و هنری ۳۱۳

ویژه میان پرده های نمایشی کوتاه و سرود

فاطمه یعنی کوثر - چگونه شیعه شدم

راوی: پدری هستم تاجر و ثروتمند و غیر مسلمان ، تقریبا لاییک یا نزدیک به لاییک ولی مادرم و پدرم اهل سنت هستند به من خبر دادند که دختر خردسالم سکه قورت داده و در مجرای تنفسی اش گیر کرده و در وضعیت خطرناکی ، نزدیک به مرگ است .

اینجا کشور امارات و من در بیمارستان

پدر: آقای دکتر آخرین وضعیت بچه من ... باور کنید این دختر زیبا را خیلی دوست دارم ، هر چی بخواین می دم تا بچه ام نجات پیدا کند

دکتر: کاری از دست من بر نیاید ، تلاشمو کردم، توصیه می کنم سریعا به نزدیکترین کشور اروپایی برده و با تجهیزات و امکانات پیشرفته کاری برایش کنید

پدر: کدام کشور ، کدوم دکتر میتونه به بچه من کمک کنند بگوئید ، سریعا

هوایم ای اختصاصی گرفته و ببرم

دکتر: توصیه می کنم ببرید فرانسه

پدر: همین الان اورژانس هوایی اجاره کرده و بچه منتقل می کنم فقط دستور انتقال را صادر کنید

دکتر: بله زودتر اقدام کنید

پدر: امید و آرزومی ، حمیرا ، نمی دارم که به این راحتی از دستم بری دختر ، نمی دارم از دست بری

بیمارستان فرانسه – پرده دوم

دکتر (در حالیکه عکس را می بیند): خوب خیلی سریع و بموقع بیمار را آوردید ولی اگه عملش کنم شاید از عمل سالم بیرون نیاد و اگه زنده بماند تارهای صوتی اش آسیب جدی می بیند

پدر: دکتر بگید... تحمل می کنم بگید ... فقط زنده بمونه عیبی نداره

دکتر: تا آخر عمر قدرت تلکم رو از دست می ده البته من عمل جراحی رو تضمین نمی کنم ولی اگر بچه زنده بمونه که احتمالش کمه ، دیگه قدرت حرف زدن نخواهد داشت ، خوب من باید عمل جراحی رو آغاز کنم

پدر: دکتر هر کاری از دستت بر میاد بکنین هر چه هزینه بخواد آماده ام و هیچ مشکلی برای تامین هزینه درمانش ندارم

دکتر: من شروع می کنم ، مابقی اش دست خداست

پدر (در حالیکه خیلی مضطرب است می گوید): مادرم چقدر تاکید می کرد ، تو ایران ایام فاطمیه است و برای حضرت زهرا (س) ایرانیها مراسم گرفتند و می گفت که می ره از حضرت زهرا (س) شفای بچه مو بگیره

پرستار: پدر بیمار حمیرا شما هستید

پدر: بله

پرستار: لطفا بر گه انجام جراحی رو پر کنید و امضا کنید

پدر بر گه را امضا کرده می پرسد: آقای پرستار عمل جراحی شروع شده

پرستار: بله

پدر: هنوز خیلی مونده تا تموم بشه

پرستار: تا نیم ساعت دیگه ... شاید ۴۰ دقیقه دیگه وقت بیره

پدر راه می رود و با خود می گوید: یا محمد پیامبر خدا هستی و شنیدم از مسلمانها و

حتی دیگران که دخترت زهرا را خیلی دوست داری ... مادرم آمده درب خانه

دخترت ... اگه واقعا دخترت را دوست داری دعای مادرم را گوش کن ... نه اصلا

خودم هم دعا می کنم هر چند دعا کردن را بلد نیستم

صدای بلند گوی بیمارستان: دکتر شیراک به اتاق عمل دکتر شیراک با ۳۲۴

پدر نگران در حال راه رفتن می گوید: خدایا خودت کمک کن ... اگر محمد دختر

بچه مو نجات بده قول می دم مسلمانی کنم و شیعه فاطمه تو شوم... راست می گویم

شیعه می شوم ... یا محمد بخاطر دخترت فاطمه ... بچه ام داره از دست می ره ...

ای محمد مگر نمیگین دخترت را دوست داری، بخاطر فاطمه ات یا محمد...

پرستار: پدر حمیرا خانم ... مژده مژده عمل جراحی بدون هیچ مشکلی به پایان رسید

پدر: آقای ... آقای پرستار حال حمیرا چطور شد؟

پرستار عمل موفق بود الان دکتر از اتاق عمل خارج می شوند

پدر: به سمت دکتر می رود

پدر: آقای دکتر چی شد... بچه زنده می مونه

دکتر خوشحال و شادمان می گوید: بله چرا که نه عمل بخوبی انجام شده و

خوشبختانه هیچ آسیبی به تارهای صوتی هم نرسیده

پدر: یعنی همه چی به خوبی

دکتر: بله دیگه نگران نباشید به نظر من یک معجزه ای رخ داده به نظر من باید از

عیسی بن مریم باید تشکر کنی

پدر: بله حتما باید از مادر تشکر کنم که مرا برد در خانه حضرت فاطمه (س) درب
خانه رسول خدا

صدای برانکارد میاد و بیمار از اتاق عمل خارج می شود

پدر: حمیرا ... حمیرا جان چطوری بابا

حمیرا به سختی و رنج و درد تلکم می کنه و می گوید: خوبم بابا ... خوبم ... بابا یه
خانم مهربانی آمد و مرا بوسید و دست به سرم کشید ، خیلی نورانی بود خیلی مهربان
گفت

پدر: چی گفت؟ عزیزم چی گفت

پرستار: نباید زیاد حرف بزنه، براش خوب نیست

حمیرا: گفت به بابات بگو پدرم خیلی بیشتر از آن که شما فکر کنید منو دوست داره

پدر: آره عزیزم باور کردم ، با ناامیدی رفتم در خونشون ولی امیدوار برگشتم ، قول

دادم شیعه فاطمه بشم و زندگی مو فداش کنم

صدای مداحی حضرت زهرا پخش می شود